

ترجمان اقتصاد

فقراحمق می کند

سندھیل مولانیتن و الدار شقیر
ترجمہ سید امیرحسین میرابوطالبی



National Book Trust, Pakistan



فهرست

- ۱۳ مقدمه
- ۱۸ کمیابی ذهن را تسخیر می‌کند
- ۲۶ علم کمیابی اصلی
- ۳۲ دعوت‌نامه
- ۳۵ [بخش اول]: ذهنیت کمیابی
- ۳۷ [۱] تمرکز و تونل‌زنی
- ۴۰ کسب بهترین نتیجه از داشته‌ها
- ۴۵ پاداش تمرکز
- ۵۰ تونل‌زنی
- ۵۳ فرایند غفلت
- ۶۰ تنگنای تونل‌زنی
- ۶۷ [۲] تنگنای پهنای باند
- ۷۱ اینجا سروصدای زیاد است
- ۷۹ ظرفیت شناختی
- ۸۵ کنترل اجرایی
- ۹۰ فصل برداشت
- ۹۶ دیگر آشکال کمیابی
- ۹۹ کمیابی و نگرانی
- ۱۰۲ تنگنای پهنای باند به چه معناست؟
- ۱۰۵ [بخش دوم]: کمیابی کمیابی به بار می‌آورد
- ۱۰۷ [۳] چیدمان و جای خالی
- ۱۰۹ تفکر برده - بستان
- ۱۱۲ جای خالی
- ۱۱۵ زنبورهای عسل فقیر و زنبورهای وحشی ثروتمند
- ۱۱۸ آنچه با جای خالی به دست می‌آوریم
- ۱۲۲ جایی برای اشتباه
- ۱۳۰ کمیابی و جای خالی

۲۸۱	بنیها
۲۸۴	چیدمان در کسب و کار
۲۸۷	[۱۰] کمیابی در زندگی روزمره
۲۸۹	در تونل چه خبر است؟
۲۹۲	غفلت
۲۹۵	هشیاری
۲۹۹	ارتباط و زمان بندی تصمیمات
۳۰۱	در پهنای باند صرفه جویی کنید
۳۰۵	پهنای باند تغییر می کند
۳۰۸	موانع
۳۱۱	مشکل فراوانی
۳۱۳	نیاز به جای خالی
۳۱۵	نتیجه گیری
۳۲۲	فراوانی
۳۲۵	قدردانی
۳۲۹	پی نوشت ها
۳۷۱	واژه نامه
۳۷۹	نمایه

۱۳۳	[۴] تخصص
۱۳۷	تأثیر کمیابی
۱۳۹	کمی درباره ادراک
۱۴۴	هزینه واقعی خرید این کالا چیست؟
۱۴۹	پنداشت
۱۵۳	هزینه های فرصت
۱۵۷	[۵] قرض گرفتن و نزدیک بینی
۱۶۲	تونل زنی و قرض گرفتن
۱۶۵	بازی خصوصیت
۱۷۱	غفلت از آینده
۱۷۶	ناتوانی در برنامه ریزی
۱۸۱	[۶] دام کمیابی
۱۸۶	گرفتار ژانگولر بازی
۱۹۱	خارج شدن
۱۹۵	ریشه مشکل
۱۹۸	شوک ها
۲۰۲	قحطی و عیش و نوش
۲۰۵	یک نوع دام کمیابی متفاوت
۲۱۱	روزنه امید
۲۱۳	[۷] فقر
۲۱۸	لباس پادشاه
۲۲۱	روبه روشدن با لباس پادشاه
۲۲۴	فرزند پروری
۲۲۷	فقیر از جهات مختلف
۲۳۳	مشکل از کجاست؟ تنگنای پهنای باند؟
۲۳۷	[بخش سوم]: طراحی برای کمیابی
۲۳۹	[۸] بهبود زندگی فقرا
۲۴۱	رفتار فقیرانه
۲۴۵	مشوق های ناکارآمد
۲۴۷	استفاده از پهنای باند هزینه دارد
۲۵۱	پهنای باند را می توان ساخت
۲۵۷	مشکلی پابرجا
۲۵۹	[۹] مدیریت کمیابی در سازمان ها
۲۶۳	جای خالی دست کم گرفته شده
۲۶۵	جای خالی در برابر فریبگی
۲۶۷	مدارگرد مریخ
۲۷۱	دام آتش نشانی
۲۷۴	منبع کمیاب واقعی را مدیریت کنید

مقدمه

اگر مورچه‌ها این قدر کارگران پرکاری هستند، چطور برای این همه گشت‌وگذار وقت دارند؟

- ماری درس‌لر، بازیگرزن برنده اسکار

حالی‌ن کتاب را به این خاطر نوشتیم که برای نوشتنش وقت نداشتیم. سندھیل نشسته بود و مدام زیرگوش الدار ناله می‌کرد. کارهایی که باید انجام می‌داد از زمانی که برای انجامشان داشت بیشتر بود. ضرب‌الأجل‌ها از مرحله «دیرکرد» گذشته و به مرحله «تأخیر وحشتناک» رسیده بود. قرارهای ملاقات را با شرمساری عقب می‌انداخت. صندوق ورودی اش پر از پیام‌های تیرتند رسیدگی بود. می‌توانست چهره آزرده مادرش را تصور کند که حتی گهگاه هم تماسی از سندھیل دریافت نمی‌کرد. بیمه ماشینش منقضی شده بود و همه چیز داشت بدتر می‌شد. شش ماه پیش رفتن به کنفرانسی که دو پرواز دورتر از آنجا بود ایده خوبی به نظر می‌رسید، اما الان که موعدش رسیده بود دیگر نه. عقب‌افتادن به یک دور باطل تبدیل شده بود. بیمه کردن دوباره ماشین کاری بود پشت صف طولانی کارهای دیگر. یکی از پروژه‌ها به دلیل پاسخ‌ندادن به موقع ایلیل وارد مسیری اشتباه شده بود؛ برگرداندن آن به مسیر درست خودش کاری دیگر بود. کارهای از موعد گذشته‌ای که یکی پس از دیگری روی هم قرار می‌گرفت به کوهی می‌ماند که هر لحظه امکان فروریختن داشت.

۱۸۲	تاریخچه
۱۸۳	تاریخچه
۱۸۴	تاریخچه
۱۸۵	تاریخچه
۱۸۶	تاریخچه
۱۸۷	تاریخچه
۱۸۸	تاریخچه
۱۸۹	تاریخچه
۱۹۰	تاریخچه
۱۹۱	تاریخچه
۱۹۲	تاریخچه
۱۹۳	تاریخچه
۱۹۴	تاریخچه
۱۹۵	تاریخچه
۱۹۶	تاریخچه
۱۹۷	تاریخچه
۱۹۸	تاریخچه
۱۹۹	تاریخچه
۲۰۰	تاریخچه
۲۰۱	تاریخچه
۲۰۲	تاریخچه
۲۰۳	تاریخچه
۲۰۴	تاریخچه
۲۰۵	تاریخچه
۲۰۶	تاریخچه
۲۰۷	تاریخچه
۲۰۸	تاریخچه
۲۰۹	تاریخچه
۲۱۰	تاریخچه
۲۱۱	تاریخچه
۲۱۲	تاریخچه
۲۱۳	تاریخچه
۲۱۴	تاریخچه
۲۱۵	تاریخچه
۲۱۶	تاریخچه
۲۱۷	تاریخچه
۲۱۸	تاریخچه
۲۱۹	تاریخچه
۲۲۰	تاریخچه
۲۲۱	تاریخچه
۲۲۲	تاریخچه
۲۲۳	تاریخچه
۲۲۴	تاریخچه
۲۲۵	تاریخچه
۲۲۶	تاریخچه
۲۲۷	تاریخچه
۲۲۸	تاریخچه
۲۲۹	تاریخچه
۲۳۰	تاریخچه
۲۳۱	تاریخچه
۲۳۲	تاریخچه
۲۳۳	تاریخچه
۲۳۴	تاریخچه
۲۳۵	تاریخچه
۲۳۶	تاریخچه
۲۳۷	تاریخچه
۲۳۸	تاریخچه
۲۳۹	تاریخچه
۲۴۰	تاریخچه
۲۴۱	تاریخچه
۲۴۲	تاریخچه
۲۴۳	تاریخچه
۲۴۴	تاریخچه
۲۴۵	تاریخچه
۲۴۶	تاریخچه
۲۴۷	تاریخچه
۲۴۸	تاریخچه
۲۴۹	تاریخچه
۲۵۰	تاریخچه

به نظر الدار اینکه سندهیل زمانش را صرف شکایت از کمبود زمان می‌کرد تناقض آمیز بود. اما خود سندهیل خیلی متوجه این داستان نبود و بی‌اعتنا برنامه‌اش برای خارج شدن از این دور باطل را بازگو می‌کرد.

برنامه او این بود که ابتدا از تلنبار شدن بیش از پیش کارها جلوگیری کند. تعهدات گذشته باید انجام می‌شد و تعهد جدیدی هم پذیرفته نمی‌شد. قرار گذاشته بود که به هر درخواست جدیدی نه بگوید و با کار مدام روی پروژه‌ها تا تأخیر بیشتر جلوگیری کند. این ریاضت بالاخره به نتیجه می‌رسد و آن موقع کارهای تلنبار شده قابل کنترل می‌شود. آن وقت است که به خود اجازه فکر کردن درباره کارهای دیگر را می‌دهد. با خود اندیشیده بود که بعد از آن با احتیاط بیشتری گام بر خواهد داشت. «بله» را تنها زمانی خواهد گفت که به دقت زوایای مختلف یک پروژه را موشکافی کرده باشد. کار سختی بود اما باید انجام می‌شد.

همین برنامه ریزی حس خوبی به او می‌داد، و البته تعجبی هم نداشت. هر چه باشد آن طور که ولتر مدت‌ها پیش گفته «توهم اولین لذت‌هاست».

یک هفته بعد بود که سندهیل تماس گرفت: دو نفر از همکاران در حال تدوین کتابی در باب زندگی آمریکایی‌های کم درآمد بودند. او گفت «فرصت خیلی خوبیه، بیا یه فصلشو بنویسیم». در صدایش ذره‌ای شک و تردید وجود نداشت.

همان طور که انتظارش می‌رفت، آن فصل «خوب‌تر از آن بود که بتوان از آن گذشت» و برای نوشتنش توافق کردیم. و باز هم همان طور که انتظارش می‌رفت، این کار اشتباه بود و در نهایت با عجله و بعد از موعد مقرر نوشته شد. آنچه انتظارش نمی‌رفت این بود که این اشتباه ارزشش را داشته باشد، و باعث ایجاد ارتباطی غیرمنتظره شود که در نهایت به نوشتن این کتاب ختم شد.

این گزیده‌ای است از یادداشت‌های جنبی ما برای آن فصل:

شان، مدیر دفتری در کیولند، درگیر رساندن دخل به خرجش بود. چندتابی از قبض هایش را نپرداخته بود. اعتبار کارت اعتباری‌اش تمام شده بود. حقوقش به سرعت آب رفته بود. می‌گفت «همیشه اندازه یک ماه بیشتر از اندازه پولی است که داری». چند روز پیش یکی از چک‌هایش، به این خاطر که پول موجود در حسابش را بیش از حد تخمین زده بود، برگشت خورد؛ خرید ۲۲ دلاری‌اش را از یاد برده بود. هر تماس تلفنی باعث می‌شد مضطرب شود؛ نکند طلبکار دیگری باشد که زنگ زده تا طلبش را «یادآوری» کند. بی پول شدن روی زندگی شخصی‌اش هم اثر گذاشته بود. بعضی مواقع چون پول کافی نداشت کمتر از همیشه پول می‌داد. دوستانش درکش می‌کردند، اما او باز هم حس بدی داشت. به نظر نمی‌آمد که این شرایط پایانی داشته باشد. پنج ماه پیش یک دستگاه پخش بلوری را به صورت اعتباری خریده بود که تا شش ماه لازم بود پولی برایش بدهد. ماه بعد چطور می‌توانست از پس این هزینه اضافی بیاورد؟ پولی که باید صرف تسویه بدهی‌های گذشته می‌شد روز به روز افزایش می‌یافت. چک‌های برگشت خورده هم شامل جریمه هنگفت اضافه برداشت شده بود. قبض‌های عقب افتاده مساوی بود با جریمه‌های بیشتر. شرایط عالی او به یک افتضاح تمام عیار تبدیل شده بود. او در قسمت عمیق استخر بدهی‌ها گیر افتاده بود و به زحمت خودش را روی آب نگه داشته بود. شان، مانند بسیاری دیگر از افرادی که در این شرایط قرار می‌گیرند، از همه تصیحتی مشابه را می‌شنید:

بیشتر از این خودت رو غرق نکن. دیگه قرض نگیر. هزینه‌ها رو به حداقل برسون. شاید کم کردن بعضی هزینه‌ها سخت باشه، اما بعد از یه مدت می‌فهمی چطور باید این کار رو بکنی. بدهی‌های قدیمت رو هر چه سریع‌تر تسویه کن. این طوری، وقتی بدهی جدیدی ایجاد نکنی،